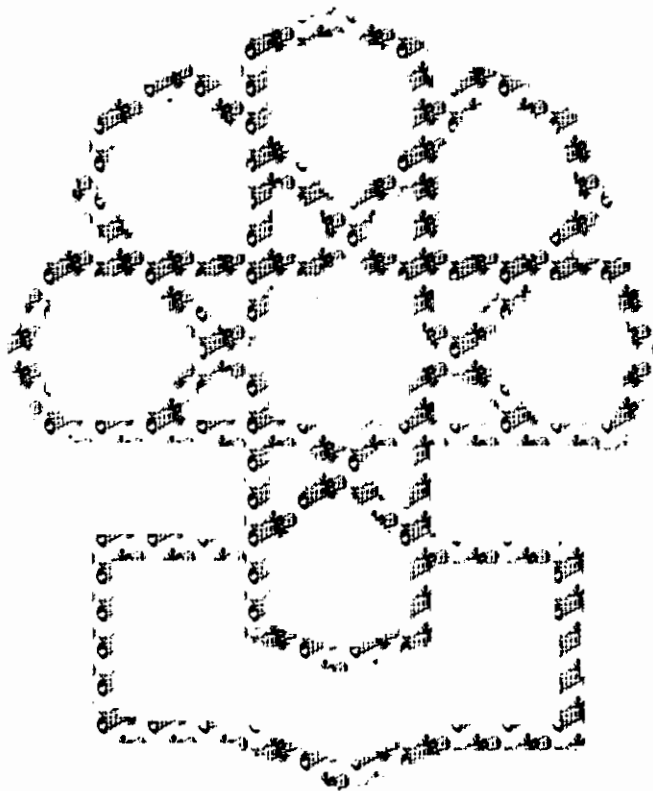




# نقش دولت در کشورهای جهان سوم



معاونت پژوهشی

مرداد ماه ۱۳۷۴

کار: دفتر بررسی‌های سیاسی - اجتماعی

این گزارش به تقاضای جناب آقای مروی نماینده محترم مردم

نیشابور در مجلس شورای اسلامی تهیه گردیده است.

کد گزارش: ۱۴۰۰۸۲۱

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی  
کتابخانه در واحد اسناد و اطلاع‌رسانی سازمان  
شماره: ۲۴۶۰  
تاریخ: ۷۴۰۸۱۵

## فهرست مطالب

- ۱- مقدمه
- ۲- بحثی درباره دولت
- ۳- بحثی درباره اصطلاح، ویژگیها، مشکلات و دیگر مسائل جهان سوم
- ۴- مراحل وابستگی کشورهای جهان سوم
- ۵- معیارها و علل توسعه نیافتگی جهان سوم
- ۶- شرایط توسعه
- ۷- نقش، وظیفه و عملکرد دولت در جهان سوم
- ۸- فهرست منابع

- \* اصطلاح جهان سوم بعد از جنگ جهانی دوم و با تقسیم جهان به دو قطب کاپیتالیستی و سوسیالیستی متداول شد.
- \* دولت از مبانی قدرت هر کشور محسوب می‌شود بدین لحاظ، نقش دولت در تعیین سرنوشت جهان سوم \* به سوی رهایی از عقب‌ماندگی حائز اهمیت است.
- \* بدون توجه به نقش و ماهیت هر دولت جهان سومی، نمی‌توان به تحلیل درباره ساخت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن پرداخت.
- \* برای شناخت دولت در کشورهای در حال توسعه، آشنایی با ساخت و ترکیب، نقش و وظایف، خصوصیات و عملکرد آن برای روند تکامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی ضروری است.
- \* همه کشورهای جهان سوم را به لحاظ سوابق تاریخی، ساخت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوت نمی‌توان در یک سطح در نظر گرفت، لذا میان این کشورها نیز از لحاظ توسعه و میزان آن می‌توان قائل به سطوح مختلف گردید.
- \* از ویژگیهای کشورهای جهان سوم می‌توان از ناموزونی و عدم هماهنگی در ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آنها نام برد.
- \* افتراق بین جوامع جهان سوم و پیشرفته فقط در بعد اقتصادی نیست بلکه از محدوده اقتصاد به مراتب فراتر می‌رود و مؤلفه‌های دیگر را نیز در بر می‌گیرد.
- \* از نتایج عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم می‌توان به مسائل مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اشاره کرد.
- \* توسعه، فرایندی طولی‌المدت است که دولت به تنهایی قادر به انجام آن نیست بلکه مشارکت تمامی افراد جامعه در تحقق آن الزامی است، منتهی، رسالت دولت در هدایت جامعه به مراتب خطیرتر بوده و حائز اهمیت بیشتری است.
- \* وجه اشتراک اغلب کشورهای جهان سوم وابستگی به کشورهای قدرتمند از جنبه‌های مختلف است.
- \* گرایش عمده و غالب دولتها در جهان سوم، دست یافتن به قدرت سیاسی است و تکیه‌گاه این قدرت عمدتاً نیروی نظامی می‌باشد.

\*- در این نوشتار جهان سوم اصطلاحی عرفی است که به کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته اطلاق می‌شود.

\* در کشورهای جهان سوم علاوه بر عوامل اجتماعی و اقتصادی، وجود حکومت‌های مستبد هم به خاطر حفظ منافع خود و اقلیتی که حکومت نماینده آن است، از راه‌های گوناگون جلو رشد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی راسد می‌نماید.

دولت یکی از مبانی قدرت هر کشوری محسوب می‌شود. بدین لحاظ اهمیت نقش دولت در تعیین سرنوشت جوامع جهان سوم<sup>(۱)</sup> غیر قابل انکار است. در عرصه اقتصادی، دولت در این کشورها یکه‌تاز است و هیچ یک از سرمایه‌های خصوصی را با آن توان رقابت نیست. در عرصه اجتماعی، همه جا حاکمیت دولت ملموس است و روابط میان طبقات و اقشار اجتماعی عمدتاً از طریق دولت و به واسطه دولت تعیین می‌گردد. دولت از راه حاکمیت بلامنازع بر دستگاههای تبلیغاتی، حتی بر چگونگی شکل‌گیری و تکامل فرهنگی جامعه نیز تأثیر می‌گذارد.

در این جوامع، دولت هیچ‌گاه قادر به ایفای نقش میانجی نیست زیرا، با وجود وجود مجلس قانونگذاری، پذیرش صوری تفکیک قوا و حتی وجود احزاب و سندیکاها کارگری و صنفی<sup>(۲)</sup>، نه تنها عملاً سه قوه را در خود متمرکز می‌کند بلکه، به عنوان سرمایه‌دار و یا نماینده مستقیم اقشاری از جامعه، در مبارزات اجتماعی و طبقاتی رأساً ذینفع است و از این رو هیچ‌گاه و در هیچ مورد قادر به داوری جهت حفظ روابط مسالمت‌آمیز میان طبقات و اقشار اجتماعی نیست. لذا هیچ‌گونه بررسی و نظریه‌پردازی در مورد کشورهای جهان سوم نمی‌تواند بدون توجه به نقش و ماهیت دولت، به تحلیل ساختهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بپردازد. نقش تعیین‌کننده دولت در جهان سوم ایجاب می‌کند که نیروهای روشنفکر و تحصیلکرده جامعه به منظور اعمال حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، هر چه بیشتر در جهت تعدیل نقش بلامنازع دولت در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کوشا باشد. برای شناخت دولت در جهان سوم، آشنایی با ساخت و ترکیب، نقش و وظایف، خصوصیات و عملکرد آن برای روند تکامل اجتماعی در کشورهای جهان سوم و همچنین برای تنظیم طرحهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشورها ضروری است. تعداد کشورهای جهان سوم نسبتاً زیاد است اما وجوه مشترک میان این کشورها نیز وجود دارد.<sup>(۳)</sup> با این حال معضلات و مسائل کشورهای جهان سوم را نمی‌توان به همه کشورهای تعمیم داد بلکه باید دولتها و تاریخ هر یک از حکومتها و رابطه آنها را با جوامع خود به طور جداگانه بررسی نمود.

هنگامی که از توسعه‌یافتگی کشورهای جهان سوم سخن به میان می‌آید آنچه به ذهن خطور می‌کند معمولاً جنبه‌های اقتصادی است اما، تفاوت بین جوامع عقب مانده جهان با جوامع توسعه یافته به مراتب از

۱- اصطلاح کلاسیک جهان سوم همانطور که در ادامه این گزارش خواهد آمد بعد از جنگ جهانی دوم رایج شد و شامل کشورهای می‌شد که بین دو بلوک شرق و غرب قرار می‌گرفتند و آسیبهای فراوانی نیز بر اثر جنگ و استعمار دولتهای قدرتمند متحمل شده بودند. در نتیجه این کشورها در ردیف کشورهای عقب مانده و توسعه نیافته قرار گرفتند. در حال حاضر با گذشت قریب نیم قرن از آن زمان، تحولات بشماروی در اوضاع داخلی کشورها و سیستم بین الملل به وقوع پیوسته است. با نگاهی گذرا و سطحی به نظام بین الملل، معلوم می‌شود که با فروپاشی ابرقدرت شرق، سیستم جهانی از حالت دوقطبی خارج شده و در حالت تعلیق به سر می‌برد و ضمناً کشورهایی که قبلاً جهان سوم خوانده می‌شدند امروزه با استمداد از امریکا و اروپا توانسته‌اند هم تراز کشورهای اروپایی شوند. به طور مثال کشورهای نظیر کره و تایوان و برخی دیگر از کشورها نیز حداقل در بعد اقتصادی به پیشرفتهای شگرفی دست یابند که قابل انطباق با کشورهای غربی می‌باشند؛ کشورهایمانند برزیل، آرژانتین، کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور، مالزی، اندونزی و چین. مع الوصف اگر بخواهیم عقب ماندگی را در کلیه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای کشورهای جهان سوم تعریف کنیم باید گفت که کشورهای مزبور را نمی‌توان در ردیف کشورهای جهان سوم قرار داد زیرا حداقل در بخش اقتصادی پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای را اخذ نموده‌اند و حتی قابلیت رقابت با کشورهای توسعه یافته را دارند. به نظر می‌آید بهتر است برای این گونه کشورها که در حال سپری ساختن روند توسعه هستند از اصطلاح «در حال توسعه» استفاده کنیم تا وجه افتراقشان با کشورهای جهان سوم که به معنای اخص کلمه واقعاً عقب مانده هستند، معین شود.

۲- اغلب کشورهای جهان سوم فاقد جمیع شرایط مزبور می‌باشند.

۳- دولتهای جهان سوم اولاً از عملکرد یکسانی برخوردار نیستند، زیرا هر کدام به تفکیک ساختار، شکل و ماهیت خود، نقش ویژه‌ای را ایفا می‌نمایند، ثانیاً ابعاد توسعه‌یافتگی در هر یک از این کشورها متفاوت است و از سطوح توسعه یکسانی برخوردار نیستند و ثالثاً، به لحاظ درصد وابستگی به کشورهای متروپل، هر یک از این کشورها با یکدیگر قابل تمایزند.

محدوده مؤلفه‌های اقتصادی فراتر می‌رود. برای درمان عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم، ابتدا لازم است آن جامعه به طور کامل شناسایی شود و با تعریف هر چه دقیقتر ویژگی‌های آن و مقایسه آنها با شرایط جوامع توسعه‌یافته، مسیر توسعه مشخص و تبیین شود.

از جمله پدیده‌های عقب‌ماندگی در کشورهای جهان سوم می‌توان به فقر، بی‌ثباتی، عقب‌ماندگی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اشاره کرد که بی‌تردید فرایند توسعه بدون همکاری یکایک افراد جامعه با دولت و آمادگی فکری و فرهنگی آنان برای پذیرش شرایط گذر از مسیر توسعه، امکان‌پذیر نمی‌گردد.

پیمودن مسیر توسعه اقدامی نیست که بتوان آن را منحصرأ بر عهده دستگاه دولت قرار داد و لزوم مشارکت فعال تمامی مردم را انکار کرد. اگر چنین مشارکتی وجود نداشته باشد و توده مردم نتوانند مفهوم توسعه را به خوبی درک کرده و به آن اعتقاد یابند، هیچ دولتی - هر چند مقتدر و مستبد - قادر نخواهد بود توسعه اجتماعی را بر ملت خود تحمیل کند. اشاعه تفکر توسعه و پذیرش آن از سوی مردم رسالتی بر دوش رهبران فکری و سیاسی جامعه خواهد بود که باید بدون توجه به گرایشهای مسلکی خود، این واقعیت انکارناپذیر را تفهیم کنند.<sup>(۱)</sup>

توسعه پدیده‌ای نیست که به مرزهای ملی محدود شود بلکه، فرایندی است در چارچوب نظام بین‌الملل که شناخت آن در پیش‌بینی وضعیت آینده از اهمیت بسزایی برخوردار است. در اینجا است که رسالت خطیر دولت در هدایت جامعه به جهت نیل به ارتقای سطح فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قابل اغماض نیست. کشورهای جهان سوم اغلب دارای مشخصاتی از قبیل: درآمد سرانه پایین، پایین بودن سهم تولیدات صنعتی در کل تولید، رشد ناکافی تولید ملی در کنار رشد سریع جمعیت، فقر نسبی، عدم مشارکت سیاسی مردم، فقدان فضای باز سیاسی، وجود حکومت‌های توتالیتر در بعضی از این کشورها و... می‌باشند. حال با وجود این مؤلفه‌ها در کشورهای جهان سوم، می‌توان این سؤال را مطرح نمود که آیا تمام جوامع جهان سوم به یک اندازه فقیر و توسعه نیافته هستند؟ آیا کشوری مثل هند را می‌توان با آن قدمت و سابقه دیرینه تاریخی در برقراری دموکراسی پارلمانی و نیز فعالیت آزادانه احزاب، با کشورهای نظیر کره جنوبی یا اندونزی مقایسه کرد؟ به نظر می‌آید برای شناخت کشورهای جهان سوم (با عنایت به مطالب مندرج در زیر نویس صفحه پنج و تفکیک این گونه دولتها بر اساس پیروی از سیاست کاپیتالیستی، سوسیالیستی و مستقل) و تفاوت آنها با کشورهای توسعه یافته باید با ارائه تعریفی از شاخصهای توسعه یافتگی، و بررسی عملکرد جوامع جهان سوم و تطابق آنها با کشورهای توسعه یافته، روشن ساخت که آیا این کشورها متغیرهای توسعه را دارا هستند یا خیر. بدین ترتیب تبیین خواهد شد که این کشورها در چه ابعادی عقب‌مانده و یا توسعه یافته‌اند. همچنین، توسعه یافتگی بعضی از این کشورها در برخی از زمینه‌ها به چه بهایی به دست آمده است. به طور مثال، کشور برزیل یکی از مقروض‌ترین کشورهای جهان است که با مساعدت غربیها توانسته است در صنعت گام‌های موثری را بردارد اما، این کشور به بهای وابستگی خود توانسته است به این مقدار از توسعه دست یابد و اگر روزی کمکهای امریکا و اروپا به این کشور قطع شود، مضمحل خواهد شد. در مورد برخی دیگر از کشورهای جهان که از درآمد سرانه بالایی برخوردارند و جزو مرفه‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌روند (کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس) نیز باید گفت اینها نیز

۱- سیف‌زاده- حسین، نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران، سفیر، ۱۳۶۸. این کتاب منبع مفیدی برای بررسی کلیه نظریه‌ها و الگوهای موجودی است که برای توسعه کشورهای جهان سوم تجویز شده است.

در ردیف کشورهای جهان سومی قرار دارند. در گزارش حاضر تلاش شده است تا با ارائه مختصاتی از کشورهای جهان سوم، تصویری از این گونه کشورها ترسیم گردد.

## دولت

### ۱- تعریف دولت:

واژه دولت به دو مفهوم عام و خاص به کار می‌رود. دولت در معنای عام تقریباً معادل و هم معنای کشور مستقل است و به یک واحد سیاسی دارای: ۱- سرزمین ۲- جمعیت ۳- حکومت ۴- اقتصاد سازمان یافته ۵- شبکه منظم ارتباطی ۶- حاکمیت ۷- شناسایی شده، اطلاق می‌شود. دولت در معنای خاص و محدود واژه، به یکی از شقوق حاکمیت یعنی نیرویی که تا حد زیادی وظیفه اجرای قانون را به عهده دارد اطلاق می‌شود. به بیان دیگر، عمده‌ترین وظیفه آن امور اجرایی است. در این معنا، دولت گاهی معادل قوه مجریه به کار می‌رود و گاهی تنها به هیأت دولت اطلاق می‌شود.<sup>(۱)</sup> به عبارت دیگر، دولت عبارت است از گروهی از مردم که در قلمرو معینی سکونت داشته و تحت اصول منظم به طور مستقل و دائم زندگی می‌کنند، مطیع قانون صادره از یک مقام عالی هستند و یک منظور مشترک عمومی و اشتراک منافع اجتماعی را تعقیب می‌نمایند.

### ۲- ریشه واژه دولت:

واژه دولت (State) از ریشه لاتین Stare، به معنی ایستادن و به صورت دقیقتر از واژه Status به معنی وضع مستقر و پابرجا، گرفته شده است. کاربرد این واژه در خصوص وضع کشور یا حاکمی خاص، پاپ یا امپراتور، کاملاً موجه بوده است. در خصوص حکام نه تنها می‌توان از وضعیت یا موقعیت آنها در وجه وصفی سخن گفت بلکه، می‌توان از آن وضع به صورت اسمی نیز نام برد. به این معنا، حکام مستقر، ثابت و پابرجا هستند.<sup>(۲)</sup>

### ۳- پیشینه دولت:

دولت - شهر یونانی را برخی نخستین شکل دولت در اروپا دانسته‌اند. تاریخ پیدایش دولت - شهر یونان به حدود ۸۰۰ تا ۵۰۰ قبل از میلاد باز می‌گردد. دولت - شهرها در نتیجه اتحاد و گردهمایی خانوادها و قبایل در درون دژها پدید آمدند. شکل و اندازه دولت - شهر معمولاً تابع شرایط جغرافیایی بود اما، اغلب دولت - شهرها در مقایسه با دولتهای مدرن، بسیار کوچک بودند و خانوادها و قبایل، واحدهای تشکیل دهنده آنها به شمار می‌رفتند. شبکه پیچیده‌ای از روابط گروههای قومی، نسبی و نظامی مبنای روابط اجتماعی دولت - شهر را تشکیل می‌داد.<sup>(۳)</sup>

۱- دره، میرحیدر، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران، سمت، ۱۳۷۱، صفحه ۱۷ تا ۲۰.  
۲- ویسننت اندرو، نظریه‌های دولت، مترجم بشیریه، تهران، نی، ۱۳۷۱، صفحه ۳۶.  
۳- همان منبع، صفحه ۲۹.

#### ۴- فلسفه پیدایش دولت:

نظریه‌های گوناگونی در این زمینه اظهار شده است که هر کدام بحث مستقلی را می‌طلبند. در اینجا تنها به نام آنها اشاره می‌شود:

- ۱- نظریه طبیعی یا فطری
- ۲- نظریه الهی
- ۳- نظریه قرارداد اجتماعی
- ۴- نظریه تکامل
- ۵- نظریه غلبه
- ۶- نظریه اقتصادی انگلس<sup>(۱)</sup>

#### ۵- شکل‌های دولت:

از نظر صوری، همه حکومتها را می‌توان به دو صورت فدرال و متمرکز تقسیم کرد. در دولت متمرکز، قدرت مرکزی برتر بوده و قدرت کامل را در دست دارد. در چنین کشورهایی معمولاً قانون اساسی حق اعمال قدرت را به هیچ حوزه کوچکتر حکومتی مانند ایالات و شهرها تفویض نمی‌کند. از طرف دیگر، شالوده کشور فدرال بر مبنای تقسیم قوای حکومتی بین حکومت ملی و واحدهای تشکیل دهنده کوچکتر قرار دارد و مسأله تفویض اختیارات قوای مملکتی به نهاد ملی و واحدهای تابعه، به تصریح در قوانین اساسی آمده است.

در واقع می‌توان گفت که همه دولتهای فدرال صاحب قانون اساسی مدون هستند و در تمامی آنها اصلاحات قانون اساسی، مستلزم موافقت حکومت مرکزی و اکثریت قاطع حکومتهای ایالتی می‌باشد. از لحاظ ماهوی می‌توان دولتها را به ریاستی، پارلمانی و توتالیتیر تقسیم کرد. در نظام ریاستی، تفکیک قوا به طور مطلق در قانون اساسی اعلام شده و قوه مجریه در دست رئیس جمهور است که به طور مستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شود. رئیس جمهور در این نظام دارای اختیارات گسترده‌ای است، وی حق انحلال کنگره را دارد.

در نظام پارلمانی تفکیک قوا به طور نسبی در قانون اساسی اعلام شده و دولت در برابر قوه مقننه مسؤول است و این قوه حق دارد دولت را ساقط نماید.

در نظام توتالیتیر، تمرکز قدرت و تصمیم‌گیریها در همه مسائل در دست یک فرد است و اعمال قدرت اغلب توسط حزب رسمی کشور و با کمک نیروی نظامی صورت می‌گیرد. این گونه نظامها استبدادی بوده و مردم در جامعه‌ای به حیات خود ادامه می‌دهند که فاقد هر گونه آزادیهای مشروع سیاسی و اجتماعی است.<sup>(۲)</sup>

۱- طاهری- ابوالقاسم، حکومتهای محلی و عدم تمرکز، تهران، قوس، ۱۳۷۲، صفحه ۹ تا ۳۶.  
۲- اطلاعاتی اجمالی از قوای مقننه ۵۰ کشور جهان، دفتر بررسیهای سیاسی- اجتماعی مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، مهر ۱۳۷۳، صفحه ۳ و ۴.

برای تبیین اصطلاح مزبور که عنوان گزارش حاضر نیز می‌باشد، تلاش می‌شود تا با بهره‌گیری از دیدگاه‌های مختلف، این واژه مورد بررسی قرار گرفته و اطلاعات لازم در اختیار خوانندگان محترم قرار گیرد. اصطلاح جهان سوم در آغاز استفاده از آن، برای ایجاد تصویری از آن گروه از کشورهایی بود که برای توسعه اقتصادی و اجتماعی خود راهی مستقل انتخاب می‌کنند و میان جهان سرمایه‌داری (کشورهای صنعتی پیشرفته) و جهان غیر سرمایه‌داری (کشورهای سوسیالیستی) جای می‌گیرند.<sup>(۱)</sup>

هنگامی که این اصطلاح به کار می‌رود معمولاً گروهی از کشورهای عقب مانده، فقیر، وابسته و گرسنه تداعی می‌شود. این اصطلاح که بعد از جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۵۶ میلادی پدیدار شد، به عنوان ابزاری برای سرپوش گذاشتن بر جنایتها و فجایع دولتهای استعمارگر در طی قرون اخیر به کار گرفته می‌شود. بعد از جنگ جهانی دوم که مستعمرات یکی پس از دیگری مستقل شدند، دولتهای تازه استقلال یافته آنها کشور خود را در تمام زمینه‌ها چپاول شده و ویران یافتند. موقعیت و شرایط مشابه این کشورها در دوران بعد از استعمار، تصویر یک گروه جدید در سیاست بین‌المللی را واضح‌تر کرد، گروهی که با خواست مشترک در مقابل کشورهای صنعتی - کشورهایایی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم بیشتر از همه در امر «در حال توسعه بودن» آنها موثر بودند - قد علم کردند.

اصطلاح جهان سوم برای اولین بار در سال ۱۹۵۶ توسط جمعیت‌شناس فرانسوی «آلفرد سووی» بیان شد. برداشت وی از این اصطلاح اشاره‌ای بود به مفهوم طبقه سوم که بعد از انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه اکثریت مردم شامل بازرگانان، صنعتگران، کارگران و کشاورزان، تقاضای یک سلسله حقوق و امتیازاتی را داشتند که تا آن موقع مخصوص طبقه اشراف و اعضای کلیسا بود.

منظور «آلفرد سووی» آن است که این گروه از کشورها که در طی چندین قرن متوالی توسط دولتهای سلطه‌گر، استعمار و استثمار شده و منابع انسانی و مادی آنها به غارت رفته و فرهنگ آنها به انحطاط کشیده شده، اکنون برخاسته‌اند و دیگر حاضر نیستند چون گذشته اجازه دهند دولتهای سلطه‌گر خود را به عنوان قیم به آنها تحمیل کرده و به چپاول ادامه دهند. این گروه از کشورها اکنون تقاضا دارند که جایگاه شایسته خود را در همه شئون بین‌المللی و به خصوص تقسیم کار بین‌المللی به دست آورند و از حقوق مساوی برخوردار شوند.

دولتهای استعمارگر این گونه تبلیغ می‌کنند که جهان اول و دوم با فداکاری و از خودگذشتگی کمکهای زیادی را در اختیار کشورهای جهان سوم قرار می‌دهند تا این کشورها نیز در راه توسعه و تمدن گام نهند. با استفاده از این شیوه‌ها و استدلالها، این گروه از کشورها فقیر و عقب مانده و کشورهای دیگر که استعمارگر هستند غنی و پیشرفته نامیده می‌شوند. در واقع، قرار دادن کشوری در گروه کشورهای به اصطلاح جهان سوم مجوزی است در دست غارتگران بین‌المللی تا منابع آنان را به بهانه تأمین ارز غارت

۱- سووی و ...، شرکتهای چند ملیتی، مترجم بهداد، تهران، دانشگاه شریف، ۱۳۵۸، صفحه ۲۳.  
\* سازمان ملل جهان را به کشورهای پیشرفته غربی و کشورهای سوسیالیستی مترقی تقسیم می‌کند و کشورهایی که خارج از این دو بلوک قرار دارند، جهان سوم می‌نامد.  
\* مانو دنیای اول را آمریکا و شوروی (سابق)، دنیای دوم را کشورهای اروپایی (که از سووی تحت سلطه دنیای اول قرار دارند) و سایر کشورهای جهان را که به نوعی تحت انقیاد دنیای اول و دنیای دوم قرار دارند را دنیای سوم می‌نامید.

کنند و از پیشرفت اقتصادی و صنعتی آنها به بهانه عدم تسلط آنها به علوم و فنون جدید جلوگیری کنند، همچنین، به بهانه عدم رشد سیاسی این ملتها، از طریق کودتا و حملات نظامی، رژیمهای مستبد را به جای دولتهای منتخب ملت بنشانند تا ادامه استعمار آسانتر شود.<sup>(۱)</sup>

استعمارگران، اصطلاحات جهان سوم، فقیر، عقب مانده و ... را ابداع و چنین وانمود کردند که علل اصلی تمام نابسامانیهای این کشورها ریشه در داخل این کشورها دارد و عامل به وجود آمدن فقر و عقب ماندگی، شرایط طبیعی، اجتماعی و سیاسی حاکم بر این کشورهاست. هر چند فقر، عدم توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک اصل انکار ناپذیر بوده و تا حدودی به اوضاع داخلی مرتبط است ولی، این نیز خود تابع سیاستهای امپریالیستی در این کشورهاست. بابتی کفایتی دولتمردان جهان سوم و وابستگی شدید به کشورهای توسعه یافته، منابع این کشورها برای گردش چرخهای صنعتی کشورهای پیشرفته غارت می شود و تولیدات تک محصولی آنها متناسب با نیاز کشورهای استعمارگر جهت داده می شود و بازار آنها محل فروش کالاهای ساخته شده کشورهای صنعتی می گردد. این عوامل باعث شد که این گروه از کشورها نتوانند به پیشرفت برسند و نهایتاً فقیر بمانند.

### کشورهای جهان سوم و حاکمیت ملی:

پس از پایان جنگ جهانی دوم سرزمینهای مستعمره برای رسیدن به حاکمیت ملی و تشکیل کشور - ملت، و رهایی خود از سلطه استعمارگر به پیکار دست زدند. بیشتر سرزمینهای مستعمره در سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ میلادی به استقلال سیاسی رسیدند ولی، به این علت که این کشورها مدتها زیر یوغ استعمار بودند، پایه های تشکیل دهنده ملت گسترش لازم را نیافت.

کشورهای استعمارگر با تقسیم این سرزمینها و ترسیم مرزهای ساختگی از گروههای انسانی ناهمگون، موقعیت تشکیل ملت را دشوارتر ساختند. در بسیاری از این سرزمینها پیدایی کشور - دولت بر تشکیل کشور - ملت پیشی گرفته و چون پایه های ملیت هنوز استوار نشده است، این کشورها دشواریهای فراوانی دارند. در اغلب کشورهای افریقایی، در هندوستان، در پاکستان و در اندونزی این سختی ها چشمگیرتر است. جنگ هند و پاکستان در آذر ۱۳۵۰ و تشکیل بنگلادش نمونه و نشانه عینی این گونه معضلات است.<sup>(۲)</sup>

### ویژگیهای کشورهای جهان سوم:

ناموزونی، یکی از ویژگیهای کشورهای جهان سوم است. صاحب نظران به لحاظ مورفولوژی یا ریخت شناسی، از عقب ماندگی کشورهای جهان سوم در صنعت، اقتصاد و ساخت سیاسی - اجتماعی نظریاتی را ابراز می کنند که حکایت از ناموزونی در یک روند تاریخی دارد. «تیلمان اورس» درباره علائم ناموزونی کشورهای جهان سوم می گوید: این علائم در ساخت

۱- الهی - همایون، امپریالیسم و عقب ماندگی، تهران، اندیشه، ۱۳۶۷، صفحه ۹ تا ۱۱  
۲- عبدالحمید - ابوالحمد، مبانی سیاست، ج ۱، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸، صفحه ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰

اجتماعی و سیاسی، شامل انتقال قهرآمیز قدرت مثل کودتا، تقلب در انتخابات، ترور شخصیتها، عدم ثبات، اختناق شدید، وجود گروههای تروریستی، درگیری قومی - مذهبی، عدم کارایی دستگاههای اداری دولت، فساد اداری، تمرکز بیش از حد تصمیم‌گیری در پایتخت، بحران نفوذ و محدودیت مالکیت در قلمرو جغرافیایی، می‌باشد.

منشا ناموزونی از دید وی عبارتند از: ۱- وجود استبداد و دیکتاتوری ۲- تقسیم نابرابر کار ۳- اضمحلال صنایع کوچک ۴- فرار مغزها ۵- بازگشت ارزش افزوده از طریق تولید کالا در پیرامون و فروش آن کالاها در همان کشور ۸- آلودگی محیط زیست.

یکی دیگر از ویژگیهای کشورهای جهان سوم این است که بخشهای مختلف یک جامعه به طور ارگانیک به هم پیوند ندارند و اجرای هر بخش با هم بی ارتباط هستند. ویژگی دیگر، ریخت افتادگی می‌باشد؛ یعنی رشد سرطانی بخشی از بخشهای یک جامعه. ویژگی دیگر جامعه توسعه نیافته پدیده دوگانگی است: منظور از دوگانگی وجود دو خرده مجموعه یا شبه جامعه در درون مجموعه اجتماعی است. شبه جامعه سنتی دارای اقتصاد، فرهنگ، سیاست، ساخت طبقاتی و ویژگیهای خاص خود است که به اقتصاد، فرهنگ و ... بخش نوین شباهتی ندارد.

### جهان سوم و رشد ناموزون بخش خدمات:

در اکثر کشورهای توسعه نیافته فعالیتهای گوناگون بخش خدمات، گروه بالنسبه زیادی از جمعیت فعال را جذب کرده است. این میزان رقمی معادل ۱۴ درصد در قاره آفریقا، ۱۷ درصد در قاره آسیا و ۲۷ درصد در قاره امریکای جنوبی را نشان می‌دهد. بخش خدمات در اکثر کشورهای جهان سوم دچار یک رشد ناموزون است. گسترش بخش خدمات شامل توده افرادی است که اگر به کلی بی حاصل نباشد لااقل به طور مستقیم بارآوری تولیدی ندارند. بخش اعظم تولید کنندگان و کشاورزان بارآوری ضعیفی دارند در حالی که در اکثر کشورهای توسعه یافته، رقمهای مربوط به شاغلان بخش خدمات آشکارا از رقمهای مربوط به دو بخش دیگر، یعنی بخشهای تولید و کشاورزی، کمتر است. در آلمان، بخش کشاورزی ۴۲ درصد و بخش خدمات ۳۲ درصد شاغلان را به خود اختصاص داده، اما تقریباً در کلیه کشورهای جهان سوم، وضع برعکس است. رقم بخش کشاورزی کمتر از بخش خدمات است و به علاوه، بخش کشاورزی به کندی رو به توسعه می‌رود در حالی که بخش خدمات چه از نظر ارزش نسبی و چه از نظر ارزش مطلق، به سرعت افزایش می‌یابد.

### جهان سوم و بوروکراسی:

یکی دیگر از ویژگیهای کشورهای توسعه نیافته، بوروکراسی است. امروزه بوروکراسی به مفهوم بیمارگونه‌اش بیشتر مبتلا به کشورهای جهان سوم می‌باشد تا کشورهای پیشرفته. مقایسه بوروکراسی موجود در این دسته از کشورها نشان می‌دهد که جهات افتراقشان بیشتر از تشابه آنهاست.

بوروکراسی در معنای مثبت خود در کشورهای جهان سوم به علت نارساییهای بنیادی و داخلی ضعیف بوده و قادر به انجام وظایف محوله به نحو مطلوب نیست، این در حالی است که تعداد افراد اداری در کشورهای نوع اخیر بیش از نیاز واقعی می‌باشد. مشخصه دیگر این که قوانین و مقررات به صورت پیچیده و

معمولاً ضد و نقیض یکدیگر وضع می‌شوند<sup>(۱)</sup>.  
مجموعه ویژگیهای بوروکراسی تماماً عواملی در جهت جلوگیری از رشد و توسعه در تمام جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشد.

#### ساختار نامناسب اداری کشورهای جهان سوم:

سیستم اداری به کار گرفته شده توسط دولتهای استعماری و همچنین سیستمهایی که پس از دوران استعمار وارد این کشورها شدند، براساس درک الگوهای کشورهای غربی از مدیریت دولتی بنا شده بودند. سیستم اداری متمرکز نمونه‌ای از این گونه می‌باشد که بدون توجه به شرایط و مقتضیات این کشورها به کار گرفته شده است.

به طور مثال، هدف آموزش و پرورش استعماری جدا ساختن مردم جهان سوم از فنون جدید و تکنولوژی پیشرفته، تحت نفوذ و کنترل در آوردن آنها و حتی قالب‌ریزی مردم استثمار زده در نوعی چارچوب فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی وابسته است<sup>(۲)</sup>.

#### جهان سوم و فقدان مشارکت عمومی:

یکی از عمده‌ترین موانع توسعه در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نبود شرایط لازم جهت مشارکت فعال مردم است.

توسعه سیاسی - اقتصادی ملتهای جهان سوم از طریق مشارکت، مداخله و کنترل مردم بهتر تحقق خواهد یافت. چنین کوششی منجر به ایجاد یک نظام سیاسی خواهد شد که اگر نه به مفهوم مطلق، ولی دست کم به طور نسبی دستیابی به توسعه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی را بیشتر تسهیل خواهد کرد.

#### علائق دولتهای جهان سوم:

در کشورهای جهان سوم گرایش عمده در جهت دستیابی به قدرت سیاسی است. دولت مهمترین نهاد در ساخت سیاسی است و تمایل به گسترش هر چه بیشتر و دخالت همه جانبه و در کلیه امور را دارد. مهمترین کارکرد دولت، قدرت‌گرایی از طریق نیروی قهریه است.

جوهره ایدئولوژی در جهان سوم، قدرت سیاسی است. تکیه‌گاه قدرت سیاسی در کشورهای جهان سوم ارتش است. دولتها خصلت اقتدارگرایانه دارند و در فکر حفظ و ابقای قدرت سیاسی هستند. شکل خارجی دولت متفاوت و دوگانه است و در عین گرایش به استقلال، در عمل نمی‌تواند مستقل رفتار کند زیرا، تولید این کشورها به تولید مرکز وابسته است و به لحاظ سرمایه و تکنولوژی، وابستگی زیادی دارند. از این رو، اگر چه دولت می‌خواهد یک اراده ملی داشته باشد اما به علت تعلق به مرکز، از اجرای آن ناتوان است.

۱- طاهری - ابوالقاسم، همان منبع، صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۴.  
۲- همان منبع، صفحه ۱۸۹

## ساختهای عقب ماندگی جهان سوم:

مناطق حاشیه در چارچوب تقسیم کار جهانی وظایف اقتصادی خاصی را به عهده می‌گیرند. این وظایف بیش از همه در وهله اول در خدمت ایجاد امکانات جدید و حمایت از انباشت سرمایه در کشورهای مرکزی سرمایه قرار می‌گیرد. از این روست که رشد اقتصادی کشورهای توسعه یافته مانع شکوفایی نیروهای تولیدی در کشورهای عقب مانده می‌گردد و از آن مهمتر، حاکمیت سرمایه‌داری جهانی نوعی «تکامل عقب ماندگی» را در این کشورها به جریان می‌اندازد. با رشد اقتصادی و شرایط زندگی بهتر در کشورهای مرکز، روند وابستگی کشورهای جهان سوم تشدید می‌شود و همگام با این وابستگی، موانع رشد اقتصادی، اجتماعی و آموزشی و نهادهای موجود در این جوامع شدت می‌یابد. وجه اشتراک میان تمام کشورهای جهان سوم این است که اغلب آنها در خدمت نیاز کشورهای قدرتمند به انباشت هرچه بیشتر سرمایه قرار دارند.

### مراحل وابستگی کشورهای جهان سوم به مرکز:

مراحل وابستگی را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

- ۱- از قرن هفدهم آغاز شده است. در این زمان مواد و محصولات که غارت می‌شدند بدون تغییر شکل در خدمت گنج اندوزی و یا مصرف بلاواسطه قرار می‌گرفتند.
- ۲- در مرحله دوم، در طول قرنهای ۱۷ و ۱۸، نخستین شکلهای مقدماتی یک تقسیم کار جهانی از طریق بازار جهانی، با صدور مواد خام و مواد غذایی از مستعمرات برای استفاده مانوفاکتورها به وجود آمد.
- ۳- مرحله سوم از سال ۱۸۵۰ شروع می‌شود؛ یعنی در دوران سرمایه‌داری صنعتی است که می‌توان از یک بازار جهانی تکامل یافته سخن گفت. در این مرحله صادرات مواد اولیه گسترش می‌یابد و تولیدات صنعتی به سوی بازارهای کشورهای پیرامونی سرازیر می‌شود.
- ۴- مرحله چهارم با وابستگی کشورهای پیرامون به بازارهای جهانی تحت نفوذ سرمایه‌داری مالی آغاز می‌شود. در این مرحله موقعیت امروزی آمریکا در بازارهای جهانی به مجتمعهای عظیم مالی و صنعتی که از مرزهای ملی فراتر رفته و نفوذ خود را روی تمام کره زمین گسترش داده‌اند، انتقال می‌یابد<sup>(۱)</sup>.

### علل توسعه نیافتگی در کشورهای جهان سوم:

در این زمینه چهار دیدگاه وجود دارد:

- ۱- گروه اول معتقدند توسعه نیافتگی نتیجه عوامل داخلی (استبداد) و وجود فقر است.
- ۲- گروه دوم معتقدند که امپریالیسم عامل اصلی عقب ماندگی است.
- ۳- گروه سوم وابستگی و رابطه نابرابر بین کشورهای توسعه یافته و عقب مانده را عامل اصلی

می‌دانند.

۱- نیلمان، اورس. ماهیت دولت در جهان سوم، مترجم توانمند، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، صفحه ۳۳ تا ۳۶

۴- گروه چهارم توسعه نیافتگی را نتیجه عوامل داخلی و خارجی می‌داند.

### معیارهای توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم:

در مورد مهمترین معیارهای توسعه نیافتگی که در ادامه معرفی می‌شود، صاحب‌نظران در اغلب مؤلفه‌ها متفق‌الرأی هستند اما دامنه آن فقط محدود به عوامل زیر نخواهد بود:

- ۱- سطح پایین درآمد
- ۲- درآمد سرانه کم
- ۳- کمبود نیروی انسانی متخصص
- ۴- سطح پایین اشتغال
- ۵- در این کشورها اصولاً بازار نمی‌تواند نقش اصلی خود را داشته باشد.
- ۶- سطح پایین تولیدات
- ۷- بهره‌دهی پایین و کم سرمایه‌گذاری
- ۸- محدودیت استفاده از تکنولوژی و انرژی صنعتی
- ۹- عدم وجود رابطه معقول بین ارزش افزوده بخش خدمات، صنایع و بخش کشاورزی.
- ۱۰- میزان نیروهای متخصص در سطوح مختلف اعم از کارگر ماهر و غیر ماهر تا مدیریت، در سطح پایینی قرار دارد<sup>(۱)</sup>.
- ۱۱- فقدان فضای باز سیاسی برای فعالیت احزاب
- ۱۲- عدم مشارکت عمومی
- ۱۳- نبود همکاری و تفاهم بین دانشگاه و بازار کار
- ۱۴- وجود حکومت‌های توتالیتر
- ۱۵- اقتصاد تک محصولی و وابسته.

### راه‌حلها و شرایط توسعه:<sup>(۲)</sup>

از حدود دو‌یست سال پیش مکتب‌های کلاسیک سه شرط اساسی را برای توسعه قائل بوده‌اند:

- ۱- صلح و آرامش طولانی مدت
- ۲- وجود آزادی برای فعالیتهای اقتصادی
- ۳- وجود یک نظام قضایی و حقوقی قابل اعتماد

این شرطها به تنهایی برای نیل به توسعه کافی نیست ولی تقریباً همگان قبول دارند که در زمره شرطهای لازم برای توسعه شناخته می‌شود.

امپریالیسم به لحاظ ماهیت توسعه‌طلبی خود مطامعی را در اقصی نقاط دنیا تعقیب می‌کند که این خود شرط نخست را با مشکل مواجه می‌سازد، با این حال، ملتهای جهان به ویژه پس از جنگ جهانی دوم تلاشهای ارزنده‌ای را در جهت توسعه آغاز نموده‌اند. میزان تحقق توسعه در کشورهای جهان سوم عمدتاً و به طور مشخص با نزدیکی به کانونهای بحرانی یا استراتژیک رابطه معکوس و با فرهنگ عمومی جامعه و کیفیت رابطه مردم و رهبران، رابطه مستقیم دارد.

اساساً به دلیل حاکمیت امپریالیسم، دستاوردهای توسعه در جهان سوم هر از چندگاهی با هجوم و غارت امپریالیستها مواجه می‌شود و در یکصد سال اخیر فقط ژاپن توانسته است به جرگه کشورهای پیشرفته ملحق شود.

۱- خطیب- محمد علی، اقتصاد توسعه، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب، ۱۳۷۳، صفحه ۱۷  
۲- برای کسب اطلاعات تکمیلی رجوع شود به کتاب: کازوشی اوکارا، هیودو هیساکوهاما، فازهای توسعه، کشورهای در حال توسعه و تجربه ژاپن، مترجم سلطان‌زاده، تهران، ناشر: شرکت تحقیقاتی صنایع الکترونیک خانگی.

فاصله کشورهای به اصطلاح شمال و جنوب آنقدر وحشتناک و عمیق است که نگرش فوق‌الذکر را قابل قبول می‌کند. در سال ۱۹۹۰ درآمد سرانه کشورهای شمال ۱۵۲۶۰ دلار بوده در حالی که درآمد سرانه کشورهای جنوب ۳۶۰ دلار بوده است.

سؤال این است که چه عواملی باعث بروز شکاف بین شمال و جنوب شده است. عوامل داخلی، خارجی و یا هر دو عامل توأمان در این عقب‌ماندگی و فقر دخیل بوده‌اند؟

نخستین گام در راه مبارزه با ظواهر عقب‌ماندگی، یعنی فقر، بحرانهای اجتماعی، بی‌ثباتی سیاسی، فساد و بیماریهای فرهنگی، یافتن پاسخ مستدل به این سؤال اصلی است که جامعه عقب‌مانده به عنوان یک پدیده تاریخی دارای چه مشخصاتی است. به بیان دیگر، ساختار، کارکردها و تاریخ در جوامع عقب‌مانده چه می‌باشند؟ جامعه توسعه نیافته به علت کمبود درآمد سرانه، گرفتار به اصطلاح دور باطل فقر است زیرا، افرادی که درآمد آنها تکافوی مصرفشان را نمی‌دهد نمی‌توانند قسمتی از آن را پس‌انداز و سرمایه‌گذاری کنند؛ در نتیجه، امکان رشد درآمد آنان وجود ندارد و این به نوبه خود به کمبود پس‌انداز و سرمایه‌گذاری منجر می‌گردد. حال این سؤال پیش می‌آید که آیا تمام کشورهای جهان سوم به یک اندازه عقب‌مانده و فقیر هستند؟ آیا افزایش تولید صنعتی نسبت به تولید کشاورزی واقعاً نشانه توسعه است؟ کشورهایایی که بی‌تردید هر کس آنها را توسعه نیافته می‌داند به هیچ وجه متکی به تولیدات زراعی نیستند و کشورهای دیگری چون زلاندنو و استرالیا با اهمیتی که برای کشاورزی قائلند به هیچ وجه عقب‌مانده نیستند. حتی سطح درآمد سران نیز که دارای اهمیت آماری است معیار قابل اعتمادی برای تشخیص تمام موارد عقب‌ماندگی نیست.

برای شناسایی جامعه توسعه نیافته، نخست باید تاریخ گذشته آن را شناخت و سپس به رابطه بیرونی جامعه و نحوه تغییر آن پرداخت و تحت عنوان وابستگی، کنشهای متقابل آن را با جوامع پیشرفته بررسی نمود و سپس ساخت طبقاتی آن را مورد توجه قرار داد. سه مقوله تاریخ، رابطه بیرونی و ساخت اجتماعی - طبقاتی در مورد هر جامعه‌ای بازگوکننده کیفیات کلی آن است.<sup>(۱)</sup>

### نقش، وظیفه و عملکرد دولت در کشورهای جهان سوم:

اولین وظیفه دولت از بُعد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، به وجود آوردن پشتوانه‌های سرمایه‌ای برای پیشرفت اقتصادی است. در کشورهای جهان سوم که طبقه وسیعی از سرمایه‌گذاران داخلی وجود ندارند، سرمایه را یا باید از طریق همکاری و ایجاد علاقه در مردم فراهم کرد و یا به وسیله امکانات کشور. راه سوم کسب سرمایه لازم و مناسب برای توسعه، که توسط بعضی از کشورهای در حال توسعه دنبال می‌شود، کسب آن از سازمانهای بین‌المللی و دیگر صندوقهای جهانی است. اصولاً کشورهایایی که در زمینه تولید و درآمد سرانه در سطح بسیار پایینی قرار گرفته‌اند در جریان پیشرفت اقتصادی خود باید شرایط دشوارتری را تحمل کنند.

دولت با توجه به هدف پیشرفت جامعه خود، مسؤول تقسیم سرمایه‌های موجود از طریق حفظ

۱- الیاسی - حمید، واقعات توسعه نیافتگی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، صفحه ۶۲ تا ۶۷

اولویت‌هاست و لازم است برای به کار انداختن این سرمایه‌ها برنامه‌ریزی کرده و استفاده از آنها را طبق طرح‌های جامع و کامل تحقق بخشند.

از لحاظ تاریخی، باید گفت که در کشورهای جهان سوم دولت‌ها اگر چه قانوناً مستقل هستند ولی به علت این که مدت زمانی طولانی چشم به سرمایه خارجی و نیروهای حمایتی آنها داشته‌اند، فاقد ویژگی‌های لازم هستند و برای رسیدن به چنین هدفی، باید گروهی که مصمم به از بین بردن این وابستگی و ایجاد حکومتی آزاد است، به قدرت برسند.

در بسیاری موارد، هسته اصلی اداری یک دولت جدید باید مجدداً بنیانگذاری شود. این امر شامل کشورهایی می‌شود که قدرت استعماری پیشین، مردم آنها را تا حد ممکن از دسترسی به مقام‌های بلندمرتبه اداری و نظامی و نیز از شرکت در تصمیم‌گیریهای سیاسی دور نگه داشته است. همچنین، این امر شامل مناطق و کشورهای تازه قیام کرده که با رژیم‌های دیکتاتوری یا حکومت متنفذین اداره می‌شده، می‌گردد. در غیر این صورت، دولت جدید در راه پیشرفت و توسعه موفق نخواهد شد. اصولاً در این گونه جوامع افزایش مشارکت مردم در امور سیاسی و احساس وابستگی آنها به دولت جدید و تمایل به سهم شدن در موضوع‌های مربوط به آن نیز اغلب باید مجدداً به وجود آید زیرا، بدون سهم شدن و تعلق خاطر افراد جامعه نسبت به دولت، هیچ دولت جدیدی نمی‌تواند کلیه مسؤلیتهای پیشرفت و توسعه را به تنهایی به عهده بگیرد. این درحالی است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه حس همکاری وجود ندارد.

امروزه اگر چه از تعداد رژیم‌های خودکامه کاسته شده ولی هنوز در برخی از کشورهای سنت‌گرا این رژیم‌ها پابرجا مانده‌اند. در این گونه کشورها، اشراف در تمام کارها اعمال نفوذ می‌کنند و در اصل هنوز در جستجوی راهی برای حفظ و بقای نظام‌های قدیمی و سنتی خود می‌باشند، به همین دلیل با تحول و پیشرفت تا بدانجا که ممکن است مخالفت می‌ورزند.

تاکنون در چند کشور آسیایی و امریکای لاتین، دمکراسی‌های پارلمانی به شیوه مدرن، چارچوبی در جهت پیشرفت به وجود آورده‌اند و در قاره آفریقا نیز به نظر می‌رسد تحولات مشابهی در حال به وجود آمدن است. عقیده مخالف با برنامه‌ریزی دولت و وجود مالکیت خصوصی وسایل تولید در کشورهای در حال توسعه، باعث عدم همکاری آن تعداد معدود سرمایه‌گذاران صنعتی که در دسترس بودند گردید، از این رو، تاخیر غیر ضروری در آموزش افراد مورد نیاز برای کار در صنعت و کشاورزی به وجود آورد. این گونه کشورها برای این که تمام جزئیات تولید را یک جا و به طور منظم در اختیار داشته باشند دستگاه‌های بوروکراتیک بی‌اندازه گسترده‌ای ایجاد نموده‌اند که این امر عملاً باعث بالا رفتن قیمت‌ها، اختلال در عرضه، پایین آمدن کیفیت محصول و عدم توازن بین عرضه و تقاضای گردید.

روشهایی را که بعضی از کشورهای در حال توسعه به کار برده‌اند و به موفقیت نسبی دست یافته‌اند تسکینی است از جمع‌آوری سرمایه‌های داخلی و قبول کمک‌های اقتصادی از کشورهای قدرتمند، برنامه‌ریزی مرکزی، سرمایه‌گذاری با وجود یک بازار اقتصادی که به بخش خصوصی امکان به کار انداختن سرمایه را می‌دهد و آزادی برای مخالفت و انتقاد عمومی - که قانون از آن حمایت می‌کند - سبب این موفقیت نسبی بوده است.<sup>(۱)</sup>

۱- رایان، بروف. نظریه‌های توسعه نیافتگی، مترجم کیلانی، تهران، انتشارات سفیر، ۱۳۶۹، صفحه ۳۱ تا ۴۱.

از قرون گذشته تا به امروز و به ویژه در سده نوزدهم و بیستم، وظایف دولتها دچار دگرگونیهای بنیادی فراوانی شده است، طوری که تمام سازمانهای مختلف و حتی آنان که جنبه جهانی دارند هیچیک از نظر سطح وظایف و تعدد و تنوع اعمال، قابل مقایسه با حکومتها نیستند. تمام عوامل و موانع رشد مشارکت سیاسی و نقش مؤثر مردم در سازندگی و پیشرفت، از به کارگیری صحیح منابع اقتصادی و اجتماعی جامعه از چگونگی ضریب سرمایه گذاری و پس انداز و اصلاح سنتها و اعتقادات مردم گرفته تا استعمار و بوروکراسی و به تاراج دادن منابع ارزشمند جامعه، به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، همه از مواردی هستند که در حیطه قدرت دولت قرار دارند. وجود چنین وظایفی منجر به ایجاد ساختهای گوناگون برای حکومتها گردیده است که هر یک از آنان بر حسب ساخت خود قادر به انجام اعمالی تقریباً مشخص هستند.<sup>(۱)</sup>

در کشورهای جهان سوم وجود یک رژیم مبتنی بر مشارکت مردم امری استثنایی است زیرا قدرت در دست یک گروه اقلیت متنفذ و یا در خدمت چنین گروهی است. نوع دیگر آن دیکتاتورهای کم و بیش ناتوان هستند که با ارائه نوعی دمکراسی ظاهری حکومت را قبضه کرده اند. وضعیت اداری این چنین حکومتهایی در قسمت بوروکراسی بررسی خواهد شد.

همین خصصت حفظ منافع اقلیت خاص توسط حکومت در کشورهای عقب مانده، سبب پیدایش طغیانهای پی در پی در این کشورها شده است. وجود چنین خطرهایی برای گروههای اقلیت حاکم مجوزی شده است تا هزینه های نظامی خود را افزایش دهند. بدیهی است که چنین برنامه ریزیهایی برای بودجه کشور نتیجه مطلوبی به بار نخواهد آورد و روز به روز باعث افزایش نارضایتی بیشتر مردم خواهد گردید. بدون شک دولت و نوع ساخت آن در پیشبرد مقاصد یک جامعه نقشی بسیار ژرف و سازنده دارد. آنچه که بدیهی است وجود رابطه مستقیم میان یک حکومت مبتنی بر اراده مردم و پیشرفت همه جانبه یک جامعه است.

در کشورهای جهان سوم علاوه بر عوامل اجتماعی و اقتصادی، وجود حکومتهای خودکامه هم به خاطر حفظ منافع خود و اقلیتی که حکومت نماینده آن است از راههای گوناگون جلو رشد فرهنگی و اقتصادی را سد می نمایند. این عوامل را می توان بدین شرح بر شمرد: عدم اجازه شرکت در فعالیتهای سیاسی به مردم، که اگر از جنبه های نمایشی و تبلیغی آن صرف نظر نماییم واقعیت این است که کمتر کشوری در جهان سوم مردمش را به شرکت در فعالیتهای سیاسی تشویق می کند و یا حتی اجازه مداخله در سیاست را می دهد. به جز چند کشور در حال توسعه که دارای اتحادیه های کارگری و حزب می باشند، بقیه فاقد چنین نهادهایی هستند. دولتهای نظامی حاکم در این گونه کشورها اجازه فعالیت متمرکز را به هیچ حزبی نمی دهند و حتی در بعضی از این کشورها، عضویت در حزب متشکل از برگزیدگان جنبه اجباری دارد و یا آن که در بسیاری از احزاب به اصطلاح خلقی، عضویت در حزب اغلب یک ضرورت اقتصادی و یا یک عنوان تشریفاتی است که در موقع دخالت در سیاست فاقد مفهوم می شود. علاوه بر تمام اینها، بسیاری از جوامع آزادی چندانی ندارند و اگر گرفتار سانسور آشکار و توقیف نباشند در صورت مخالفت مواجه با مشکلات اداری خواهند بود. روی هم رفته کمتر کشور جهان سومی اجازه برگزاری انتخاباتی آزاد را می دهد، به طوری که کمتر دیده شده انتخاب کنندگان فرصت برگزیدن نامزدهای مخالف دولت را داشته باشند.

در مورد علت این امر شاید بتوان دو دلیل اصلی را ارائه نمود: اول آن که در چنین کشورهایی دولتها دارای قدرت محدود کردن دخالت مردم در سیاست می‌باشند بنابراین، مادام که این قدرت توسط مطبوعات آزاد و متکی به خود و آرمانهای کنترل‌کننده متکی بر خواست مردم (همچون احزاب) تهدید نشود، چنین وضعیتی پایدار خواهد ماند.

علت دوم، ترس زمامداران این‌گونه کشورها در از بین رفتن ارزشها و علایقشان و یا از دست دادن منافعشان می‌باشد. در اغلب این جوامع احزاب مخالف را به این علت غیرقانونی اعلام می‌کنند که این احزاب ایجاد کشمکشهای داخلی می‌نمایند که منجر به خدشه‌دار شدن وحدت ملی، ثبات سیاسی و نوسازی اقتصادی می‌شود.

بعد دیگری که در رابطه با نقش دولت در پیشرفتهای فرهنگی و اقتصادی می‌توان مورد نظر قرار داد، ایجاد شرایطی برای تشویق مردم به شرکت در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی می‌باشد. در این زمینه می‌توان به رشد نیروی کار در شهرها اشاره کرد؛ عامل دیگر، رشد وسایل ارتباط جمعی است که باعث افزایش آگاهی سیاسی مردم خواهد شد. یکی از دلایلی که طرفداران عدم شرکت مردم در سیاست ارائه می‌نمایند آن است که این عمل، روی رشد اقتصادی جامعه تأثیر منفی دارد، بدین سبب، بر این باورند که یک حکومت مستبد بهتر می‌تواند برای رشد اقتصادی برنامه‌ریزی نموده و آن را اجرا نماید. آنان معتقدند که مردم تنها در اجرای طرحهای اقتصادی باید شرکت داشته باشند و نه در برنامه‌ریزی و تهیه این طرحها. اکثر صاحب‌نظران سیاست معتقدند که حمایت مردم از دولتها برای اجرای برنامه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک امر ضروری و غیرقابل انکار است. یکی از مشکلاتی که دولتهای جهان سوم با آن مواجه هستند وجود بوروکراسی در این‌گونه جوامع است که فعالیتهای اداری در جهت صحیح و مطلوب آن انجام نمی‌گیرد. یکی دیگر از عوامل بسیار مهم و مؤثر در کاهش کارایی دولتهای جهان سوم و عدم موفقیت آنها، استیلاهای کشورهای استعمارگر بر عوامل سیاسی و اقتصادی و تسلط بر فرهنگ این کشورهاست.<sup>(۱)</sup>

برخی معتقدند که دخالت دولت در سیاست توسعه اقتصادی امری است طبیعی و بدون دخالت دولت، توسعه اقتصادی نمی‌تواند مطرح باشد. حتی در کشورهایی مانند کره جنوبی که بخش خصوصی به صورت گسترده مطرح می‌شود، دولت نقش اساسی را در مورد هدایت توسعه اقتصادی داراست. همچنین، در طول دوره تحولات اقتصادی در ژاپن نیز دولت نقش اساسی و تعیین‌کننده در مقاطعی از تاریخ داشته است. در رابطه با نقش دولت در کشورهای جهان سوم، نئوکلاسیکها کمترین نقش را برای دولت با توجه به شرایط اقتصادی قائل هستند.

موافقان دخالت دولت در سیاست توسعه اقتصادی، ورود سرمایه‌های خارجی را متضمن توسعه می‌دانند و الگوی کره جنوبی را که از موفق‌ترین الگوهای توسعه اقتصادی است، مورد اشاره قرار می‌دهند و می‌گویند که بخش بزرگی از سرمایه‌گذاری در این کشور توسط شرکتهای ژاپنی و امریکایی انجام شده و سرمایه بیشتر به بخشهایی تعلق دارد که در اختیار این شرکتهای بزرگ می‌باشد، بنابراین، این شرکتهای با تکنولوژی و بازار خود، تولید در کره جنوبی را انجام می‌دهند.

دولت پیرامونی با نظام سرمایه‌داری در شکل خارجی و داخلی خود از اصولی تبعیت می‌کند که شرایط منطقی که اساس آن شکل را تشکیل می‌دهند با واقعیتهای تاریخی کشورهای عقب‌مانده در تطابق نیستند. این دولت نه سرمایه‌ای را که در چارچوب ملی انباشت شده و در بازار جهانی با سایر سرمایه‌های ملی رقابت کند نمایندگی می‌کند و نه با جامعه طبقاتی تکامل یافته سرمایه‌داری رابطه‌ای دارد که با شکل ظاهری دولت به عنوان انتزاع صوری تمامیت اجتماعی منطبق باشد.<sup>(۱)</sup>

اگر رابطه با بازار جهانی را به مثابه شاه‌رگی فرض کنیم که بدون آن گردش خون در پیکره اقتصادی جامعه پیرامونی نمی‌تواند جریان یابد، پس مهمترین وظیفه و نقش دولت پیرامونی چیزی نمی‌تواند باشد جز تضمین ادغام در بازار جهانی؛ به همین دلیل هیچ یک از وظایف دولت پیرامونی را نمی‌توان جدا از بازار جهانی و صرفاً بر اساس نیاز دستگاه تولید داخلی و حاملان اجتماعی آن توضیح داد.

در مقایسه دولت پیرامونی با نظام سرمایه‌داری توسعه یافته باید گفت که اگر وظایف خارجی دولت در کشورهای تکاملی بدوی سرمایه، بعد از پیدایش تاریخی روابط باز تولید ملی تکامل یافت، در کشورهای تکامل تبعی سرمایه‌داری، بازار جهانی است که با جهت‌یابی به سمت اقتصاد داخلی این کشورها، اصولاً تجدید تولید سرمایه‌داری را متمرکز می‌سازد.<sup>(۲)</sup> ساخت دولت پیرامونی به شکل دولت مستقل ملی به علت رابطه اجتماعی دوگانه آن با بازار جهانی و با جامعه داخلی، بر پایه‌های ارزانی بنا شده است. این دوگانگی اصولاً در رابطه با نقش اجتماعی دولت تعیین‌کننده است، یعنی در ایفای نقش ادغام محیط اقتصادی داخلی در نظام جهانی سرمایه‌داری و از این طریق در استقرار هر چه بیشتر روابط تولید سرمایه‌داری در داخل اهمیت اساسی دارد.<sup>(۳)</sup>

یکی دیگر از وظایف دولت با نظام سرمایه‌داری، ایجاد شرایطی است که در آن حتی الامکان تمام ارزشهای اجتماعی به شکل کالا درآمده و مجموعه روابط اجتماعی شکل مبادله معادلها حامیان صاحبان کالا را کسب کنند. دولت به عنوان قدرت اجتماعی وظیفه دارد از کلیه انحرافات در این زمینه جلوگیری کرده و تمام روابط اجتماعی را با قوانین بازار منطبق نماید.<sup>(۴)</sup>

نتیجه دخالت دولت در روابط اقتصادی به این معنا نیست که تحرک مستقل خود را از دست می‌دهد و رقابت هم از بین می‌رود بلکه، رقابت همچنان باقی می‌ماند ولی دیگر تنها به محیط اقتصادی محدود نمی‌شود و به ویژه در عرصه سیاسی، به صورت مبارزه بر سر محتوا و شکل اقدامهای دولتی، جریان می‌یابد. رقابت میان سرمایه‌های منفرد به مبارزه سیاسی میان جناحهای مختلف سرمایه در درون حکومت و در تحلیل نهایی به مبارزه بر سر قدرت دولتی تبدیل می‌گردد.<sup>(۵)</sup>

۱- تیلمان، اورس، همان منبع، صفحه ۱۴۳

۲- همان منبع، صفحه ۱۴۴

۳- همان منبع، صفحه ۱۴۷

۴- همان منبع، صفحه ۱۶۶

۵- همان منبع، صفحه ۱۷۹

### ابزار عملکرد دولت در جوامع پیرامونی سرمایه‌داری:

در جامعه سرمایه‌داری روابط اجتماعی بر اساس روابط کالایی سازماندهی شده‌اند. این روابط از نظر شیئی - اقتصادی به صورت روابط میان کالاها نمودار شده و به وسیله پول برقرار می‌گردد. از نظر اجتماعی، به صورت مناسبات میان صاحبان آزاد و برابر کالاها ظاهر شده و به وسیله قانون تضمین می‌شود. اگر دولت پیرامونی بخواهد در مناسبات میان افراد نفوذ کند باید نخست این عمل را در دو زمینه‌ای که از طریق آنها مناسبات سرمایه‌داری میان افراد برقرار می‌گردد - یعنی از طریق پول و قانون - انجام دهد. در صورت عدم تکافوی عوامل اقتصادی جهت انطباق رفتار انسانها با روابط کالایی، باید مستقیماً در مناسبات انسانها دخالت کرده و آنها را به پذیرش این روابط مجبور کرد.<sup>(۱)</sup>

### سازماندهی عملکرد دولت در جوامع پیرامونی سرمایه‌داری:

دولت پیرامونی در رابطه با مسائل سازماندهی گرفتار یک دور باطل است؛ از یک سو با تعداد زیادی از خواسته‌های متضاد مواجه است که برای پاسخگویی به آنها به یک تشکیلات منسجم و فعال نیاز دارد و از سوی دیگر همین تضادهای اجتماعی آن چنان در ساخت و نحوه عملکرد دستگاههای دولتی باز تولید می‌شوند که توان دولت را برای رهبری جامعه شدیداً محدود می‌کنند. با توجه به تعدد ساختی<sup>(۲)</sup> جوامع پیرامونی، همواره دولت نقش خود یعنی استقرار هر چه بیشتر روابط تولیدی کاپیتالیستی را به صورت ناقص انجام می‌دهد. وظایف دولت کشورهای پیرامونی اکثراً به وسیله انبوهی از اداره‌ها، مؤسسه‌ها و ارگانهایی که هر یک بر حسب مقررات و معیارهای متفاوت هدفی را تعقیب می‌کنند، دنبال می‌شود. رابطه میان این اداره‌ها و مؤسسه‌ها کاملاً نامشخص و نامنظم است و دولت از واگذاری هرگونه کاری به مردم اجتناب می‌نماید و خود رأساً تمام امور را در دست می‌گیرد. تعدد ساختی جامعه، دیگر به هیچ وجه با این ساختهای صوری در تطابق نیست؛ نتیجه این شرایط تصمیمهای دور از واقعیت، عملکردهای غیرقانونی و دستاوردهای نامشخص است.<sup>(۳)</sup>

۱- همان منبع، صفحه ۲۱۷

۲- این اصطلاح مبین این واقعیت است که اگر چه در جوامع پیرامونی، شیوه تولید سرمایه‌داری غالب است ولی این شیوه تولید به هیچ وجه تنها شیوه تولید موجود در جامعه نیست. در بسیاری از بخشهای تولیدی جوامع پیرامونی شکلهای غیر سرمایه‌داری تولید پیدا می‌شود. از جمله عمده‌ترین خصوصیات این جوامع، همزیستی تولید جدید در کنار تولید سنتی است. به این تفاوت فاحش میان انواع شیوه‌های تولیدی می‌باید ناممانگی بیش از حد بخشهای مختلف اقتصادی را هم افزود.

۳- همان منبع، صفحه ۲۲۹

#### فهرست منابع:

- ۱- اورس، تیلمان. ماهیت دولت در جهان سوم، مترجم توانمند، آگاه، ۱۳۶۲
- ۲- الیاسی، حمید. واقعیات توسعه نیافتگی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸
- ۳- اسراری، رضا. جامعه‌شناسی سیاسی جهان سوم، آرش، ۱۳۵۸
- ۴- ابوالحمد، عبدالحمید. مبانی سیاست، ج ۱، توس، ۱۳۶۸
- ۵- الهی، همایون. امپریالیسم و عقب ماندگی، اندیشه، ۱۳۶۷
- ۶- اندرو، وینسنت. نظریه‌های دولت، مترجم بشیریه، نی، ۱۳۷۱
- ۷- بروف، رایان. نظریه‌های توسعه نیافتگی، مترجم گیلائی، سفیر، ۱۳۶۹
- ۸- بهزادی، حمید. اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، دهخدا، ۱۳۶۸
- ۹- توسلی، محمود. توسعه اقتصادی ژاپن، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ۱۳۷۴
- ۱۰- سیف‌زاده، حسین. نوسازی و دگرگونی سیاسی، سفیر، ۱۳۶۸
- ۱۱- سویزی و ... شرکتهای چند ملیتی، مترجم بهداد، دانشگاه شریف، ۱۳۵۸
- ۱۲- خطیب، محمدعلی. اقتصاد توسعه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب، ۱۳۷۳
- ۱۳- طاهری، ابوالقاسم. حکومت‌های محلی و عدم تمرکز، قومس، ۱۳۷۲
- ۱۴- کازوشی اوکارا و ... فازهای توسعه، کشورهای در حال توسعه و تجربه ژاپن، مترجم سلطان زاده، ناشر: شرکت

#### تحقیقاتی صنایع الکترونیک

- ۱۵- مگداف و ... امپریالیسم، مترجم مقتدر، کویر، ۱۳۶۹
- ۱۶- میدر حیدر، دره. مبانی جغرافیای سیاسی، سمت، ۱۳۷۱
- ۱۷- ناظم، حسین. سیاست و سازمان‌های بین‌المللی. ایران چاپ، ۱۳۵۶
- ۱۸- جمع نویسندگان، نظریه پردازی اجتماعی کتاب توسعه، ج ۴، توسعه، ۱۳۷۱

